



ما سنامه پژوهشی جنگ جهانی دوم

انسی

شماره ۴

Ketabton.com

سخن ما بر حق است

در این شماره میخوانید...

سخن سر دبیر..... ۳

زندگی نامه رودلف هس..... ۴

روابط ایران و آلمان در گذر زمان..... ۱۲

از شوالیه های معبد تا هولوکاست..... ۱۴

گاهشمار رایش سوم (بهمن ماه)..... ۲۵

شوالیه های آهنین هیتلر (۲)..... ۳۰

کسانی که مایل هستند در این ماهنامه همکاری کنند، مقالات خود را به ایمیل سردبیر ارسال کنند.

سردبیر در ویرایش و حذف مطالب آزاد است و مطالبی که مناسب تشخیص داده نشوند، در ماهنامه چاپ نمیشوند.

برای عضویت در انجمن ما با آدرس زیر مراجعه کنید

www.nazicenter.ir
www.nazicenter.com

بنام خدا

سردبیر:

محسن.م

ایمیل:

iran.swastika@gmail.com

همکاران این شماره:

مترجم: محمد (Der Adolf Hitler)

عادل (N.S.D.A.P)

سعید قلعه بندی (arash_asdf)

❖ این ماهنامه تنها با

هدف اطلاع رسانی و

پرداختن به حقایق

پیرامون رایش سوم و

جنگ جهانی دوم

میباشد.

❖ ماهنامه انسی با نژاد

پرستی و نفرت نژادی

مخالف است و به تمام

نژادها و ادیان الهی

احترام میگذارد.

سفن سردبیر

در این دوره زمانی وظیفه ما بسیار سنگین است. ما موظفیم که از فرهنگ کشورمان که غنی ترین و متمدن ترین فرهنگ جهان است، با جان و دل دفاع کنیم و اجازه ندهیم که فرهنگی از خارج وارد کشورمان شود، بلعکس باید کوشش کنیم که فرهنگمان را به خارج صادر کنیم. هرچند که در حال حاضر فرهنگ غربی به سرعت در حال وارد و مفتلط شدن با فرهنگ ما است، اما تا دیر نشده باید برای مبارزه با این مسئله از همین لحظه شروع کنیم.

علاوه بر دفاع از فرهنگ، باید از رقابت دول خارجی در مسائل و شئون مملکتمان جلوگیری کنیم. دیگر نباید اجازه دهیم که کسی برای ما تصمیم بگیرد یا به ما دستور العمل دهد که چه کاری را انجام دهیم و چه کاری را انجام ندهیم. نباید بگذاریم کسی جرات تهدید ما را داشته باشد. باید کشوری بسازیم که به سوی یک امپراتوری پیش برود، امپراتوری که ایران سردمدار آن است، همانطور که در گذشته بود.

زندگینامه رودلف هس

مترجم: محمد



رودلف والتر ریچارد هس متولد ۲۶ آوریل ۱۸۹۴ یکی از چهره‌های موثر حزب نازی به شمار می‌رفت و معاون آدولف هیتلر در حزب نازی بود. قبل از حمله آلمان نازی به شوروی، هس در پروازی انفرادی به سوی اسکاتلند تلاش هایی را برای برقراری صلح با انگلستان انجام داد، اما در عوض وی دستگیر شد و در دادگاه نورنبرگ به حبس ابد محکوم شد و تا پایان زندگی خویش ۱۹۸۷ در زندان اسپاندوا، برلین بسر برد. تئوری‌های مختلفی در خصوص پرواز هس به اسکاتلند و حبس ابد وی وجود دارد از جمله خیانت به هیتلر و مذاکرات پنهانی که باعث ماندن وی در زندان اسپاندوا شد در حالی که تمامی محکومین دیگر آزاد

شدند. در ۲۷ و ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۷ سرویسهای خبری بریتانیایی خبری را راجع به درگیری اسیر کنندگان غربی و شوروی وی، بر سر مداوای او و همچنین این که چگونه اسیر کنندگان شوروی در انکار آزادی او به دلایلی در سالهای آخر عمرش ثابت قدم بودند، چاپ کردند.

هس در اسکندریه مصر متولد شد. رودلف فرزند بزرگ خانواده شش نفره بود، پدر رودلف فریدز اچ هس یک تاجر اهل آلمان و ایالت باواریا بود و مادر رودلف از اهالی یونان بود. خانواده رودلف هس در سال ۱۹۰۸ از اسکندریه به آلمان مهاجرت کرد. رودلف در مدرسه شبانه روزی ثبت نام کرد. اگر چه وی به ستاره شناسی علاقه داشت اما پدرش وی را قانع کرد تا در سوئیس تجارت بخواند. در زمان وقوع جنگ جهانی اول او داوطلب خدمت سربازی در هنگ هفتم باواریا



شد و موفق شد صلیب آهنی درجه دو نیز دریافت کند. وی چند بار به شدت مجروح شد (به عنوان مثال یکبار به شدت از ناحیه قفسه سینه مجروح شد و یکی از دنده های قفسه سینه خود را از دست داد و دیگر نتوانست به عنوان سرباز پیاده به جبهه بازگردد) بنابراین (پس از یکبار مردود شدن) به نیروی هوایی منتقل شد و آموزش‌های هوانوردی و خدمت در اسکادران عملیاتی را با رتبه ستوان در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ گذراند. او در این سمت هیچ پیروزی نداشت. در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۷ هس با ایلسه پروهل ۲۷ ساله که اهل ایالت هانوفر بود ازدواج کرد. آنها صاحب یک فرزند پسر به نام وولف رودیگر هس شدند.

معاونت هیتلر



پس از جنگ جهانی اول هس به مونیخ بازگشت و به فریکورپس پیوست، او همچنین به انجمن نروژ که یک حزب مخفیانه بود پیوست، وی در دانشگاه مونیخ ثبت نام کرد و در آنجا به مطالعه علوم سیاسی، تاریخ، اقتصاد و جغرافیای سیاسی زیر نظر استاد هاشوفر پرداخت. وی پس از

وی پس از شنیدن سخنرانی هیتلر در می ۱۹۲۰ کاملاً شیفته ی او شد. هس سپس به حزب تازه تاسیس نازی و آدولف هیتلر پیوست و در کودتای آبخوفروشی مونیخ شرکت کرد، هس دستگیر شد و به مدت هفت و نیم ماه به زندان لندسبرگ افتاد. هس پس از آزادی به عنوان منشی مخصوص هیتلر برگزیده شد او رونویسی و تا حدی ویرایش کتاب هیتلر با نام نبرد من را نیز به عهده داشت هس پس از مدتی توانست به یکی از برجسته ترین چهره های حزب نازی و توانست به سومین شخصیت قدرتمند آلمان تبدیل شود و در مقامی بعد از هیتلر و هرمان گورینگ قرار گیرد.



هیتلر برای پاسخ به افکار عمومی، رودلف هس را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. هس در سالهای اولیه ی جنبش نازی و رایش سوم، مقام برجسته ایی به عنوان معاون هیتلر داشت. به عنوان مثال: او قدرت بی نظیری در ساکت کردن مخالفان به خصوص آنهایی که به مخالفت با حزب نازی، هیتلر و یا کشور برخاسته بودند، داشت. همچنین در تدوین و تهیه قوانین نورنبرگ در سال ۱۹۳۵ نیز رودلف هس نقش پررنگی را ایفا کرد. جان تولند که زندگینامه نویس هیتلر بود نقل کرده است

که بینش سیاسی و توانایی های هس بی نظیر بوده است. در دهه ۱۹۳۰ که سیاست خارجی در راس امور بود، هس به طور چشمگیری در حاشیه قرار گرفت. حاشیه نشینی وی در سالهای اوایل جنگ افزایش یافت و با این اتفاق توجه و افتخار هیتلر بیشتر به سمت رهبران ارتش ویوزف گوبلز، هاینریش هیملر و هرمان گورینگ جلب شد. هس بیش از دیگران هیتلر را دوست داشت و ستایش می کرد اما او جاه طلب نبود. اگر چه باید گفت که وی به عنوان جانشین یک جانشین لایق بود، هس به اندازه ی دیگر رهبران حزب نازی قدرت تام داشت. پس از حمله آلمان به لهستان، هیتلر اعلام کرد در صورتی که اتفاقی برای من بیوفتد هس و گورینگ مسئول کنترل وضعیت کشور هستند.

پرواز به اسکاتلند



همچون گوبلز، رودلف هس نیز به خاطر جنگ با انگلیس ناراحت بود چرا که او تحت تاثیر راهنمای تحصیلی خود بود و امیدوار بود تا انگلستان، آلمان را به عنوان متحد قبول کند اما انگلیستان مغرورتر و حرص تر از آن بود که بتواند قدرت دیگری را در کنار خود ببیند. هس امیدوار بود تا آلمان نازی بتواند امتیاز صلح با انگلستان را بدست آورد. به عنوان مثال وی مقدمات جنبش هاشوفر برای تماس با داگلاس همیلتون (دوک چهاردهم همیلتون) انجام داد. هس امیدوار بود آلمان نازی و انگلستان با هم صلح کنند و جنگ در اروپا تمام شود وی تلاش های بسیاری برای جلب نظر هیتلر انجام داد و سرانجام توانست در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۴۱ ساعت ۶:۰۰ صبح از آوگسبورگ برای مذاکره با طرف انگلیسی به سمت اسکاتلند پرواز کرد اما بر بالای اسکاتلند با پدافند شدید نیروهای متفقین مواجه شد و مجبور شد با چترنجات از هواپیمای در حال سقوطش خارج شود، هس پس از فرود دچار شکستگی مچ پا شد.

پرواز به اسکاتلند



وی بر روی رنفر شیر اسکاتلند در یکی از مزارع نزدیک ایگلشم فرود آمد. به نظر می رسد که هس بر این باور بود که دوک همیلتون دشمن وینستون چرچیل که به عقیده وی باعث بوجود آمدن جنگ شده بود، است. پیش نویس صلحنامه ی او شامل بازگشت تمام سرزمین های اروپایی که

توسط آلمان فتح شده است **لاشه هواپیمای مستراشمیت بی اف ۱۱۰ (Messerschmitt BF-110) رودلف هس** به دولتهایشان می شد البته بدین شرط که پلیس آلمان در آن کشورها باقی بماند. همچنین آلمان باید هزینه ی بازسازی این کشورها را پرداخت کند. در عوض بریتانیا باید جنگ علیه اتحاد شوروی را ادامه بدهد.

هس پس از دستگیری به دستور وینستون چرچیل به برج لندن منتقل شد. به دستور چرچیل، هس به عنوان آخرین نفر در گروه زندانیان سیاسی قرار گرفت تا در دژ ۹۰۰ ساله قرار بگیرد. چرچیل دستور داد هس در انفرادی نگه داشته شود اما مورد درمان قرار بگیرد، هس تا ۲۰ مه ۱۹۴۱ در برج لندن زندانی بود.

پس از اینکه هس مدتی در سربازخانه ی "مری هیل" نگهداشته شد به مکانی در نزدیکی "آلدرشات" منتقل شد. در آن خانه میکروفن ها و تجهیزات ضبط صدای زیادی وجود داشت. "فرانک فولی" و دو افسر "MI6" (اداره اطلاعات انگلیس)، مامور بازجویی از هس (که آن روزها با نام جاناتان شناخته می شد) شدند. چرچیل دستور داد تا هس در انفرادی نگهداشته شود و هر اطلاعاتی که می تواند مفید باشد از هس دریافت شود. کارکنان سرویس اطلاعاتی بریتانیا به خصوص "لن فلمینگ" پیشنهاد داد که "الیستر کرولی"، هس را در مورد علاقه ی حزب نازی به سری بودن، مورد بازجویی قرار دهد.



از آنجایی که محکومیت هس زیاد شده بود و از وطن و خانواده اش دور بود، وی هر روز بیشتر افسرده تر و از نظر روانی بر وی فشار بیشتری وارد می شد. همچنین از این ترس داشت که ممکن است به وسیله دشمنانش کشته شود. هس همیشه در وقت غذا این دلوایسی را داشت که خدایی نکرده غذا مسموم شده باشد. ماموران MI6 برای اینکه او را مطمئن کنند غذای خودشان را با غذای او

عوض می کردند. به تدریج افسران به این نتیجه رسیدند که هس دچار بیماری روانی شده است.

در ۱۵ اکتبر هس به خاطر فشار روحی و روانی دوری از خانواده و شکست کشورش در جنگ، تلاش خود برای خودکشی را با انداختن خودش از پله ها انجام داد اما تنها پایش شکست.

روانشناسی به نام "جان رالینگز ریس" که قبل از سمت سرتیپی در ارتش بریتانیا در کلینیکی به نام "تاویستاک" کار می کرد مامور شد تا با هس صحبت کند. ریس پس از معاینه اعلام کرد هس دیوانه نیست اما احتمالاً به دلیل شکست در مأموریت خود دچار افسردگی شدید شده است. در خاطرات دوران اسارت هس در بریتانیا بعد از سال ۱۹۴۱، وی درباره ی ریس بسیار نوشته است. هس روانپزشک خود را دوست نداشت و در خاطراتش او را متهم به مسموم کردن و هیپنوتیزم کردن وی کرده است.

دولت آلمان نازی با انتشار بیانیه ای اعلام کرد که هس قربانی فشارهای جنگ شده است. هس در کتاب خاطرات خود در این باره می نویسد: "آنطور که من فهمیده ام، آمدن من به انگلستان به این طریق، آنقدر غیر معمول بوده است که درک آن برای همه مشکل است. من با یک تصمیم بسیار سخت مواجه شدم".

هیتلر برای اینگه انگلیسی ها از اسیر گرفتن هس سو استفاده نکنند، مجبور شد وی را از تمام سمت های حکومتیش خلع کند. هیتلر به همسر هس حقوق بازنشستگی و وی را مورد تکریم قرار می داد. پس از آن "مارتین بورمن" جانشین هس شد و مقام معاونت هیتلر را بدست آورد.

محاکمه و زندان



مارتین بورمن

بریتانیا هس را به عنوان بازمانده جنگی بازداشت کرده بود، هس اکثر اوقات در دادگاه نظامی میندیف در بیمارستان ابرگاونی در ایالت ویلز که نزدیک به قلعه سفید بود، بازجویی میشد. شایع است که او مورد مهربانی و دوستی مردم محلی قرار می گرفت. هس تنها به مدت شش ماه در بیرون از "لاست ویتل" در "کرنوال" در یک ملک بسیار بزرگ که قلعه نامیده می شد، نگهداشته شد. در دادگاه نورمبرگ که دادگاه بین المللی نظامی بود و در سال ۱۹۴۶ برگزار شد، هس به دو جرم از ۴ جرم تحمیل شده علیه او متهم شد: جنایت علیه صلح (برنامه ریزی و آماده سازی جنگ تهاجمی)، و توطئه با دیگر رهبران آلمانی برای مرتکب شدن جرم. او از جرم خود

خود مبنی بر جنایت علیه بشریت تبرئه شد و به حبس ابد محکوم شد.

هس قبل از آنکه به دادگاه برده شود اعلام کرد که از هیچ چیز متاسف و پشیمان نیست. او برای سالها تنها با نام زندانی شماره هفت مورد خطاب قرار می گرفت. وی در طول بازجویی های قبل از دادگاه ابراز کرد که دچار فراموشی شده است و هیچ خاطره ای از نقشش در حزب نازی به یاد ندارد. او حتی وانمود کرد که شخصی به نام هرمان گورینگ را نمی شناسد. تیم روانپزشکی تقریباً به این باور رسیده بود که هس هیچ چیز را به خاطر نمی آورد، چند هفته بعد هس در جایگاه دادگاه اینطور وانمود کرد که حافظه خود را به دست آورده است و بدین ترتیب شانس دفاع از خود به خاطر کاهش مسئولیت را از دست داد.

هس بیش از دیگر متهمین، ناپایداری ذهنی داشت. بسیار دیده شده بود که وی در دادگاه با خودش حرف می زند، انگشتانش را می شمارد و بدون هیچ دلیلی می خندد. چنین حرکاتی باعث آزار هرمان گورینگ که در کنار وی

می نشست، شده بود و وی مجبور شد تا از دادگاه درخواست کند تا در جایی دور از هس بنشیند اما دادگاه درخواست او را رد کرد.



دادگاه نورنبرگ

با آزاد شدن "بالدور وون شیراک" و "آلبرت اشپیر" (معمار ارشد هیتلر) در سال ۱۹۶۶، می توان گفت که به اصرار شوروی، هس تنها زندانی باقیمانده در زندان اسپاندوا بود. نگهبانان هس دائما گزارش می دادند که او دچار انحطاط حافظه شده است و حافظه اش را از دست داده است.

به مدت دو دهه تنها دوست اصلی او رییس زندان، "یوجین برد" بود و هس با او رابطه ی بسیار صمیمانه ایی داشت. برد در سال ۱۹۴۷ کتابی به نام تنهاترین مرد جهان (داستان اسارت ۳۰ ساله ی رودولف هس) را نوشت. فرانک کلر نگهبان زندان هس، در خصوص رفتار هس در زندان می گوید « هنگامی که هس در حیاط زندان راه می رفت به سبک رژه نازی بر روی پاشنه پا راه می رفت.» بسیاری از مورخان و محققان ابراز کردند که حبس طولانی هس بی عدالتی محض بوده است.



پرواز هس به سوی انگلستان باعث برانگیخته شدن شک و تردید استالین رهبر شوروی در خصوص مذاکرات پنهانی انگلستان و آلمان برای حمله به شوروی شده بود، در دیداری که بین استالین و چرچیل صورت گرفت چرچیل فهمید که استالین هنوز فکر می کند که موافقتنامه پنهانی بین هس و انگلستان وجود دارد. چرچیل در جواب به استالین گفت: "وقتی من حقیقتی را می گویم انتظار دارم که مورد تایید قرار گیرد." و منکر هر گونه همکاری با آلمان نازی شد. در اوایل دهه هفتاد کشورهای آمریکا، انگلستان و فرانسه

به شوروی پیشنهاد دادند تا با توجه به سن و سال هس، آزاد شود. پاسخ رسمی شوروی مخالفت علنی با این تلاش ها بود و اعلام کرد که: ما هرگونه تخیفی در مجازات حبس ابد هس را رد می کنیم. در سال ۱۹۷۷، دادستان کل بریتانیا در نورمبرگ، هارتلی شاوکراس اعلام کرد که ادامه اسارت هس ننگ و رسوایی را برای متفقین به همراه خواهد داشت. در سال ۱۹۸۷ رهبر جدید شوروی موافقت کرد که هس آزاد شود.

محدودیت و انزوا در زندان

محدودیت ارتباط با دیگران برای هس بسیار سخت بود. او اجازه داشت تا در ماه تنها نیم ساعت با خانواده اش صحبت کند. تا سال ۱۹۶۸ او این کار را به عنوان از بین بردن اعتبارش می شمرد و این ملاقات کوتاه را رد می کرد. بعد از آن در دهه ی ۷۰ او خانواده اش را هر یک ماه یکبار ملاقات می کرد و وقت ملاقات او از نیم ساعت به یک ساعت تغییر پیدا کرد. هس هرگز اجازه نداشت تا در مورد جنگ جهانی دوم و یا حزب نازی بحث کند و نامه ها و ارتباط هایش مورد سانسور قرار می گرفت و این عمل یک امر عادی به شمار می رفت. او تنها اجازه داشت تا در هر هفته تنها یک نامه ی ۱۲۰۰ لغتی بنویسد.

رودلف هس در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۸۷ در حالی که ۹۳ سال سن داشت در زندانی در غرب برلین درگذشت. جسد او در حالی که یک کابل برق دور گردنش پیچیده شده بود، در یک خانه ی تابستانی در باغی که در منطقه ی امن زندان به حساب می آمد پیدا شد. مرگ او خودکشی در اثر خفگی اعلام شد. جسد او در ونشیدل در آرامگاه خانوادگی هس که از شرکت شراب تلخ خریداری شده بود سوزانده شد. بعد از آن زندان اسپاندو خراب شد تا از تبدیل شدن آن به یک مکان و یادواره برای نئونازهای آلمان جلوگیری شود.



پس از مرگ هس، نئونازی‌ها از آلمان و سراسر اروپا، در ونشیدل دور هم جمع شدند و راهپیمایی کردند و هر ساله در روز مرگ هس چنین راهپیمایی انجام می شود. از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۰ این گردهمایی ممنوع اعلام شد و نئونازی‌ها تصمیم گرفتند تا در شهرها و کشورهای دیگر همچون دانمارک و هلند این راهپیمایی را انجام دهند. در سال ۲۰۰۱ دوباره تعداد ۵۰۰۰ نفر از نئونازی‌ها دست به راه پیمایی زدند و پس از آن در سال ۲۰۰۳ تعداد آنها به ۹۰۰۰ تن رسید که بزرگترین راهپیمایی نازی‌ها از سال ۱۹۴۵ به شمار می رفت. پس از تصویب قانون جدید آلمان در رابطه با راهپیمایی‌های نئونازی‌ها در مارس ۲۰۰۵، راه پیمایی در روز مرگ هس در آلمان اکیدا ممنوع اعلام شد. هس آخرین بازمانده کابینه هیتلر بود.

نظریه های توطئه ی قتل

ولف رودیگر هس و وکیل هس در دادگاه نورنبرگ آلفرد سیدل ادعا کرده اند که هس توسط دو مامور ام آی شش در باغ زندان اسپاندوا به قتل رسیده است. آنها اشاره کرده اند که هس از نظر پزشکی در وضعیت بدی قرار داشت و به خاطر ارتورز انگشتان حتی قادر نبود بند کفش هایش را ببندد و به کمک پرستارش نیاز داشت. بنابراین آنها اظهار داشته اند که هس هرگز نمی توانسته خود را خفه کند. همچنین آنها دلیل آوردند که نامه ی خودکشی او تقلبی است. آنها به کالبد شکافی دوم نیز اشاره کردند. این کالبد شکافی به اصرار خانواده ی هس در پزشک قانونی مونیخ انجام شد. در این کالبد شکافی برخی از اشتباهات کالبدشکافی ارتش بریتانیا تصحیح شد و دکتران مونیخی گفتند که علائم روی گردن هس شبیه علائمی نیست که در خودکشی در اثر خفگی ایجاد می شود.

طبق گفته های پسر هس با رهبر شوروی، شوروی حاضر شده بود تا هس را از زندان آزاد کند. پسر هس چندین ماه قبل از مرگ پدرش از این موضوع در کنسولگری شوروی اطلاع پیدا کرد. امکان دارد که ترس از آزادی هس و آشکار شدن رازها و جنایت های بریتانیا، انگیزه ای برای قتل هس توسط نیروهای S.A.S باشد.

در سال ۲۰۰۸ عبدالله ملاوهی که یک تونسوی بود و مراقبت های پزشکی هس در زندان اسپاندوا را از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ انجام می داد بعد از اینکه کتابی تحت عنوان "من در چشمان قاتل نگاه کردم" نوشت، در آن اعلام کرد که بیمارش توسط سرویس اطلاعاتی بریتانیا به قتل رسیده است، پس از آن وی از سمت خود عزل شد.

اعضای خانواده هس می گویند که هس در سن ۹۳ سالگی بدون کمک پرستار نمی توانست بند کفش هایش را ببندد و یا بازوانش را بالاتر از شانۀ اش نگه دارد بنابراین او نمی توانسته خودکشی کند.

آیا زندانی اسپاندوا شخصی شبیه به هس بود؟

طبق کتاب "قتل رودلف هس" نوشته ی دکتر "هیو توماس"، زندانی ایی که در نورنبرگ محاکمه شد و با عنوان رودلف هس در زندان اسپاندوا به اسارت به سر برد، در حقیقت شخصی دیگر شبیه رولف هس بود و می خواست جعل هویت کند. در سال ۱۹۷۳ توماس به عنوان دکتر ارتش بریتانیا زندانی را مورد معاینه قرار می دهد. او می نویسد که آن مرد هیچ جای زخمی نداشت که نشانگر جراحت ایجاد شده توسط تفنگ باشد. ولی هس واقعی طی جنگ جهانی اول از ناحیه ی چپ سینه مورد هدف گلوله قرار گرفته و زخمی شده بود. گلوله از زیر بغل چپ او وارد شده بود و بین ستون فقرات و شانۀ ی چپ قرار داشت. وقتی که بدن زندانی پس از مرگش در سال ۱۹۸۷ به دو کالبد شکاف مجزا داده شد، هر دو کالبد شکاف اعلام کردند که اثری از چنین زخمی وجود ندارد.



روابط ایران و آلمان



آلمان کشور صنعتی قدرتمند امروز است که در قلب اروپا قرار دارد. این کشور، که در ایجاد و برپایی دو جنگ جهانی تأثیری محوری داشت، امروز پیشتاز وحدت اروپاست تا از این قاره قدرتی بسازد تا در مقابل نفوذ آمریکا ایستادگی نماید. در مقاله حاضر سعی شده است روابط این کشور با ایران در دوران هیتلر بررسی شود.

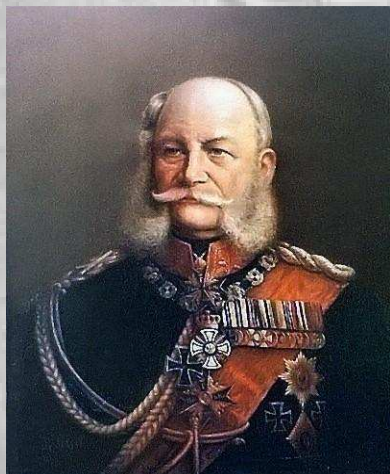
امپراطوری آلمان مدتها بعد از امپراطوری های بریتانیا و روسیه در صحنه سیاسی و اقتصادی ایران ظاهر شد. در زمان صفویه و در دوران شاه عباس کوششی برای ایجاد روابط با آلمان به عمل آمد ولی به نتیجه نرسید. در نیمه قرن نوزدهم و



ناصرالدین شاه قاجار

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آلمان برقرار شد. اولین مسافرت اروپائی خود در ۱۸۷۳ میلادی به آلمان هم سفر کرد و طی ۹ روز اقامت خود در آن کشور با «ویلهلم اول» امپراطور و «بیسمارک» صدر اعظم آلمان دیدار و گفت و گو نمود. در دهه های پایانی قرن نوزدهم آلمان به تدریج به صورت یک امپراطوری مقتدر در افق سیاسی اروپا ظاهر شد و در صحنه سیاست جهانی نقش عمده ای را ایفا کرد. ناصرالدین شاه بسیار مایل بود تا با ایجاد روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان، از آن کشور به عنوان حائلی بین دو رقیب بزرگ یعنی انگلستان و روسیه در ایران استفاده نماید. دیدار ناصرالدین شاه از آلمان سبب انعقاد یک قرارداد بازرگانی و کشتیرانی بین دو کشور شد. این قرارداد که در ژوئن ۱۸۷۳ منعقد شد اولین پیمان رسمی میان ایران و آلمان محسوب می شود و مبنای مناسبات و روابط اقتصادی دو کشور در آینده گردید. ۱۰ سال پس از عقد اولین قرارداد رسمی بین دو کشور یعنی در ۱۸۸۳ ناصرالدین شاه برای تشکیل ارتش ایران به سبک اروپا از امپراطور آلمان درخواست کرد تا افسران متخصص

آلمانی را به ایران بفرستد. ولی دولت آلمان به این درخواست ناصرالدین شاه توجه چندانی نکرد زیرا بیسمارک صدراعظم معروف آلمان به جهت حفظ دوستی کشورش با روسیه که سخت به آن نیاز داشت و به تصور آنکه چنین ارتشی در ایران ممکن است روزی علیه روسیه به کار گرفته شود، با آن مخالفت کرد و تنها به فرستادن دو افسر بازنشسته ارتش آلمان به ایران اکتفا نمود. در ۱۸۸۵ پیرو مذاکراتی که صورت گرفت دو کشور



ویلهلم اول، امپراتور آلمان



بیسمارک، صدر اعظم آلمان

توافق کردند نمایندگی های سیاسی و اقتصادی خود را در پایتخت های یکدیگر دائر کنند. در همین سال آلمان نمایندگی سیاسی خود را در ایران به وجود آورد و «ارنست براون شوایگ» را به عنوان اولین فرستاده رسمی و نماینده سیاسی دولت آلمان به ایران اعزام داشت. کمی بعد «میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانمایه» به عنوان اولین وزیرمختار ایران به برلین اعزام شد و «گراف فن برانشوایک» به عنوان وزیر مختار آلمان به تهران آمد.



ویلهلم دوم، امپراتور آلمان

در ۱۸۸۸ ویلهلم دوم به جای ویلهلم اول امپراتور آلمان شد. وی دو سال بعد در ۱۸۹۰ بیسمارک را برکنار کرد و سیاست خصمانه ای علیه روسیه در پیش گرفت. «نگاه به شرق» سیاستی است که مورخین از آن به عنوان استراتژی ویلهلم دوم یاد کرده اند. نامبرده در سالهای حکومت خود سفرهای متعددی به منطقه بالکان به عمل آورد و در ۱۸۹۸ برای نشان دادن توجه بیشتر کشورش به خاورمیانه و شمال آفریقا وارد مراکش شد. در آن زمان مطبوعات اروپایی از این سفر به عنوان تلاش آلمان برای دستیابی به سرزمین های شرقی یاد کردند.

در سال ۱۹۰۲ بانک آلمان امتیاز ساختمان راه آهن برلین به بغداد را به دست آورد. تحصیل این امتیاز که راه نفوذ آلمان به بین النهرین را از طریق سواحل رودخانه های دجله و فرات می گشود نشانه عزم آلمانی ها به گشودن راههای نیل به سرزمین های حاشیه خلیج فارس بود. این عزم، تهدید جدیدی را از ناحیه آلمانی ها متوجه منافع روسیه و بریتانیا در منطقه ساخت.

روابط دوستانه ای که آلمانی ها با عثمانی برقرار کرده بودند و تلاشهایی که برای گسترش بازرگانی دریائی خود در مدیترانه و خلیج فارس انجام می دادند، زنگ خطری برای دوام سیاست انگلستان و روسیه در منطقه به شمار می رفت. این تحولات سبب شد تا دو کشور درصدد رفع اختلافات موجود میان خود برآمده به فکر اتحاد با یکدیگر بیفتند. پیمان ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان حاصل همین تصمیم بود. به دنبال کسب امتیاز راه آهن برلین - بغداد توسط بانک آلمان، چند شرکت صادرات و واردات آلمانی در سواحل خلیج فارس شروع به فعالیت کردند که بعضی از آنها مانند شرکت «ونکهاوس» شعباتی در بوشهر و بندر عباس نیز دائر کردند. در ۱۹۰۷ شرکت های کشتیرانی آلمان مبادرت به ایجاد خطوط کشتیرانی میان خلیج فارس و بنادر آلمان کردند. با این حال رقابت تنگاتنگ روسیه و انگلستان مانع از گسترش نفوذ آلمان در ایران و منطقه خلیج فارس بود و کوشش آلمان برای کسب نفوذ در این منطقه، با ظاهر شدن اولین کشتی آلمانی در آبهای خلیج فارس در ۱۹۰۷ موجب شد وزیر امور خارجه انگلستان تهدیدی به شرح زیر برای دولت آلمان ارسال کند: ((دولت امپراطوری بریتانیا ایجاد پایگاه های دریائی در خلیج فارس را از طرف هر دولت خارجی تهدید بزرگی به منافع بریتانیا تلقی کرده و با تمام قوای که در اختیار دارد، در برابر چنین اقداماتی مقاومت و مقابله خواهد کرد.))

در حقیقت پیمان ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه که در آن، ایران نیز به مناطق نفوذ دو کشور تقسیم شد، تنها بر سر ایران نبود بلکه یکی از هدفهای مشترک مسکو و لندن مقابله با سیاست «نگاه به شرق» آلمان بود که آرام آرام شکل عملی به خود می گرفت. آلمانی ها در ۱۹۰۸ در موضعی سیاسی و رسمی، و در ۱۹۱۱ طی قراردادی مکتوب در پوتسدام حقوق روسها در پیمان ۱۹۰۷ راجع به ایران را به رسمیت شناختند (این پیمان در ۲۸ مرداد ۱۲۹۰ در دوران صمصام السلطنه



بختیاری - از کابینه‌های عصر محمدعلی شاه قاجار - به امضا رسید). ولی هدف آنها صرفاً شناسائی قلمرو نفوذ روسیه در ایران نبود. بلکه آنان با این شناسائی، تأیید روسها را برای انجام فعالیتهای بازرگانی در ایران به دست آوردند. به عبارت دیگر قرارداد پوتسدام،

ایران را به صحنه رقابت اقتصادی و سیاسی سه کشور انگلیس، آلمان و روسیه تبدیل کرد. وقتی جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ آغاز شد با آنکه دولت ایران رسماً بیطرفی خود را در جنگ اعلام کرده بود، نظامیان روسی از شمال، نظامیان انگلیسی از جنوب و نظامیان عثمانی به بهانه مقابله با روسها از غرب کشور وارد خاک ایران شدند.

در آن زمان آلمانی‌ها به دلیل اتحاد با عثمانی، فرماندهی نظامیان عثمانی را بر عهده داشتند. دولت و مجلس ایران نیز با وجود آنکه اعضای حزب دمکرات هواخواه آلمان در آنها اکثریت را داشتند تعرض هر سه کشور به خاک ایران را مورد انتقاد شدید قرار دادند. در آن زمان آلمان و عثمانی اصرار داشتند ایران را به صحنه جنگ بکشانند. زیرا با این روش، آنان می‌توانستند توازن قوا در ایران را به زیان متفقین به هم بزنند. علاوه بر این، ایران در مسیر نقشه‌های آلمان و عثمانی به طرف شبه قاره هند قرار داشت. محافل انگلیسی و روسی چنین شایع کردند که طرح ورود نظامیان عثمانی، برنامه‌ریزی آلمان بوده و دولت آلمان سرگرم طراحی یک کودتا به وسیله سیاستمداران طرفدار خود در تهران است. این شایعات بویژه با توجه به ارتباطهایی که میان فرماندهان سوئدی ژاندارمری ایران با سفارت آلمان در تهران برقرار بود، سبب شد نظامیان روسیه در پائیز ۱۹۱۵ از طریق بندر انزلی وارد ایران شوند و بخشی از آنها تهران را نیز به تصرف خود درآورند. با این پیشامد دولت مستوفی الممالک که متهم به دوستی با آلمانی‌ها بود استعفا کرد و فرمانفرما که به هواداری از انگلیسی‌ها مشهور بود، مأمور تشکیل کابینه جدید شد و به این ترتیب خطر تسلط آلمان بر کشور، برای لندن و مسکو موقتاً از بین رفت. با این همه فعالیتهای پنهان آلمانی‌ها در ایران با برخورداری از حمایت بعضی محافل سیاسی کشور ادامه یافت. کنسولگریهای آلمان در شهرهای مختلف ایران در خدمت طرحهای عملیاتی سفارت آلمان بودند. معروفترین عامل آلمان «واسموس» کنسول آن کشور در بوشهر بود که به علت روابط صمیمی با سران عشایر جنوب، عملیاتی را در استان فارس علیه انگلیسی‌ها سازمان داد گروه وی به وسیله سازمان جاسوسی نظامی انگلیسی کشف و سرکوب شد ولی واسموس از مهلکه گریخت و به کازرون رفت و در آنجا تلاش کرد تا قشقائی‌ها را با رزمندگان تنگستانی که علیه انگلیسی‌ها سرگرم نبرد بودند، متحد سازد. اکثر مورخان انگلیسی در آثار خود به تلفات و خساراتی که از ناحیه این تلاشها متوجه نیروهای انگلستان در جنوب ایران شده، اقرار کرده‌اند. این اقدامات سبب افزایش محبوبیت و نفوذ آلمان در ایران گردید و این محبوبیت در ۱۹۱۷ با تسلیم شدن روسیه بلشویکی در برابر آلمان بیشتر شد و عهدنامه «بريست ليتوفسک» منعقد شده میان آلمان و روسیه و تلاشی که طرف آلمانی برای گنجاندن تعهد کتبی روسها به خروج فوری از ایران در متن قرارداد، از خود نشان داد، بیش از گذشته به منزلت آلمانی‌ها در افکار عمومی مردم ایران افزود.

وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و کناره‌گیری موقت روسها از تحولات جهان سبب کاهش شدید نفوذ آنان در ایران شد. از سوی دیگر پیمان ۱۹۱۹ انگلیسی‌ها با دولت وثوق‌الدوله به دلیل مخالفت جدی رجال دلسوز و متعهدی چون مرحوم مدرس، عملاً بی‌اثر ماند و اعتبار انگلستان را نیز تا سر حد امکان در داخل کشور کاهش داد.



رضاخان، اولین شاه سلسله پهلوی

با روی کار آمدن رضاشاه در ایران و تبعیت وی از «گرایش به قدرت سوم» موضوع رابطه با آلمان بار دیگر در محافل سیاسی کشور، مطرح و مورد توجه قرار گرفت.

برای بسیاری از مردم ایران انقراض سلسله قاجار به منزله پایان سلطه دودمانی بود که در سالهای طولانی حاکمیت خود، ایران را در برابر دو قدرت توسعه طلب روس و انگلیس تا سر حد یک مستعمره تحقیر کرده بودند. تاریخ روابط روسیه و بریتانیا با ایران در عصر قاجار پرورنده‌ای مملو از امتیازخواهی‌های انحصاری، تعرض، تجزیه کشور، کاپیتولاسیون و تحمیل تحت‌الحمایگی و انواع خسارات جانی و مالی و حیثیتی بر مردم ایران بود. روسیه و انگلیس در طی قریب به یک قرن بسیاری از دولتمردان و زمامداران ایران را فریفتند یا خریدند و به هر نحو با خود همراه کردند و هر بار که دولت ایران از توان می‌افتاد و به افلاس و ورشکستگی نزدیک می‌شد، در راستای منافع خویش خاک آن را میان خود تقسیم می‌کردند. ایران در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز به همین گونه آسیب دیده بود. پیدایش «خط گرایش به قدرت سوم» و یا تمایل به آلمان، واکنش طبیعی جامعه ایران به

خساراتی بود که روس و انگلیس طی سالهای طولانی بر هستی مردم تحمیل کرده بودند. تصور مردم ایران، آن بود که آلمان، از یکسو صاحب اقتدار سیاسی و نظامی و اقتصادی بود و از جانب دیگر تا آن زمان هنوز به ایران آسیبی نرسانده و یا چشمداشتی نسبت به آن نداشت. به همین دلیل اگر چه از سرسپردگی عمیق رضاخان و همراهانش به سیاست‌های انگلیس و از نقش انگلیسی‌ها در به قدرت رساندن وی اطمینان داشتند ولی انقراض دودمان قاجار و اظهار تمایل گاه و بیگاه رضاخان به آلمان را به عنوان تحول مثبت می‌نگریستند.

با این همه، اگر روسیه و انگلیس به دولت مرکزی ایران و به سیاستمدارانش به عنوان «ابزار سلطه» تکیه می‌کردند، آلمانی‌ها می‌کوشیدند تا بر بدنه جامعه ایران و اقشار و گروههای فعال و صاحب نفوذ آن تکیه کنند و در عین حال از هیچ تلاشی برای رخنه در هیأت حاکمه دریغ نورزند. این تلاش‌ها در سطحی گسترده ادامه داشت. این رویه‌ای بود که آلمانی‌ها در سالهای پایانی حکومت قاجار به طور پنهان و در سالهای حکومت رضاخان با توجه به گرایشهای سیاسی وی، به صورت آشکارتر در پیش گرفتند.

وقتی رضاخان در ایران کودتا کرد، در آلمان «جمهوری وایمار» حاکم بود؛ حکومتی که پس از پایان جنگ اول جهانی تا ظهور پیشوا (آدولف هیتلر) در اروپا در یک مقطع ۱۴ ساله، زمام امور آلمان را بر عهده داشت. رضاخان با این حکومت باب روابط دوستانه گشود و به آن چشم‌یاری دوخت. در این دوره آلمانی‌ها بخش مهمی از فعالیتهای اقتصادی و صنعتی در ایران را به خود اختصاص دادند.



پیشوا آدولف هیتلر

ایران و آلمان در زمینه بازرگانی مکمل یکدیگر بودند. ایران مواد خام و محصولات کشاورزی و دامی مانند پنبه، غله، حبوبات، برنج، پشم، پوست، دانه‌های روغنی و قالی در اختیار آلمان قرار می‌داد و آلمان نیز تولیدات صنعتی، ماشین‌آلات، لوازم فنی، وسائط نقلیه، قند و شکر، دارو و مواد شیمیایی و کارخانجات مورد نیاز را به ایران صادر می‌کرد و از این لحاظ آلمان توانست تدریجاً موقعیت تجاری ممتازی در ایران به دست آورد. در زمینه تجارت خارجی به علت محدودیت‌هایی که دولت ایران از لحاظ اعتبار و پول بوجود آورده بود انگلیسی‌ها نتوانستند فعالیت‌های چشمگیر اقتصادی در ایران داشته باشند و در مقابل آلمان به بهره‌برداری از وضع پیش آمده پرداخت و با تأسیس کارخانه‌های متعدد در ایران و

بدست آوردن امتیازات بازرگانی موقعیت خود را تحکیم کرد. آلمان در همه زمینه‌های صنعتی مانند نساجی، کاغذسازی، چای خشک‌کنی، سیمان، شیشه‌سازی، برق، اسلحه‌سازی، هواپیماسازی و غیره در ایران فعالیت داشت. برای راه‌اندازی این کارخانجات و تعلیم و تربیت کادر لازم برای آنها تعداد زیادی از آلمانی‌ها به ایران اعزام شدند. علاوه بر کارخانجات، آلمانی‌ها سالها اداره معادن کشور را نیز بعهدہ داشتند. آلمانی‌ها برای تأمین کادرها و پرسنل لازم مبادرت به تأسیس هنرستان صنعتی در ایران نمودند که به وسیله استادان آلمانی اداره می‌شد و نیروی بومی را تعلیم می‌دادند. در سال ۱۳۰۶ هنرستان صنعتی ایران و آلمان در تهران تأسیس شد. و در سال‌های بعد هنرستان صنعتی دیگری در شهرهای تبریز، اصفهان، مشهد و شیراز دایر گردید. سپس امتیاز حمل پست هوایی در سراسر ایران به شرکت هواپیمایی «یونکرس» - ۱۳۰۶ - مسئولیت ساختمان راه‌آهن به مقاطعه‌کاران آلمانی - ۱۳۰۷ - و اداره امور بانک ملی به کارشناسان مالی آلمان واگذار شد - ۱۳۰۹ - در سالهای بعد کارخانه هواپیماسازی یونکرس با بدست آوردن امتیازی از دولت ایران تمام خطوط هوایی داخلی و خارجی ایران را در اختیار خود گرفت و توسعه داد. این کمپانی به ایجاد خطوط هوایی بین تهران و اصفهان و شیراز در داخل کشور و خطوط مشهد به کراچی و بمبئی و مشهد به هرات و کابل و رشت به باکو اقدام کرد.



همین که آدولف هیتلر به پیشوایی آلمان رسید، روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی گردید. آلمانی ها تبلیغات وسیعی در مورد مشترک بودن نژاد آریائی دو ملت و یکسان بودن هدفهای ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند. آنان در سال ۱۳۱۵ رضاشاه را تشویق کردند که دستور دهد نام کشورش را در مکاتبات خارجی به جای پرس و پرشیا، ایران (زادگاه آریایی ها) بنامند. و با این گونه کارها محبوبیت بسیاری در میان ایرانیان بدست آوردند. در آبان ۱۳۱۴ دکتر یالمار ساخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و در خلال مذاکرات او با مقامات ایرانی یک معاهده تجارتي پایاپای مهم در آذر ۱۳۱۴ بین دو کشور منعقد شد. دولت آلمان در قبال کالاهای صادراتی ایران (از قبیل پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار،

خاویار، طلا و نقره)، تجهیزات صنعتی و ماشین آلات مختلف وسایل نقلیه موتوری به ایران صادر می کرد، صدها تکنیسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی به ایران سرازیر شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه ها و صنایع دولتی را در زمینه های مالی و معادن و کشاورزی و دارویی و ارتباطات احراز کردند. صنایع ساخت آلمان محتاج سرپرستی تکنیسینهای آلمانی بود، از جمله رادیوی دولتی تهران که از سوی شرکت "تلفونکن" احداث شده بود. بنادر، مراکز تلفن، ایستگاههای تلگراف، سدها و ایستگاههای راه آهن تحت مدیریت آلمانی ها قرار گرفت و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکده های کشاورزی و دامپزشکی را بر عهده گرفتند. احداث خط آهن سراسری ایران که بندر شاهپور را در خلیج فارس به بندر شاه در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می ساخت تحت نظارت مهندسین آلمانی قرار گرفت. انبوهی از کتابهای اهدایی نازی ها، کتابخانه های تهران را پر کرد.

طی پنج سال یعنی تا ۱۳۱۹ مبادلات بازرگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد و آلمان نیز بزرگترین خریدار مواد خام صادراتی ایران گردید. در سال ۱۳۱۷ خط کشتیرانی مستقیم بین هامبورگ و خرمشهر دایر شد و شرکت هواپیمایی لوفتهانزا نیز خط هوایی تهران - برلین را تأسیس کرد. سپس یک خط کشتیرانی بین بندر هامبورگ در آلمان و بندر خلیج فارس، توسط آلمانی ها برقرار شد و شرکت آلمانی هانزا در

شهرهای جنوبی ایران مانند اهواز، بندر شاهپور و بوشهر شعباتی دایر کرد.

متخصصین، کارشناسان، تکنسین‌ها، مدیران و کارمندان متعدد آلمانی در تمام شئون اقتصادی، صنعتی، بازرگانی، کشاورزی، فرهنگی و حتی داوایر و سازمانهای دولتی و ملی ایران مشغول کار و فعالیت بودند و تلاش فوق العاده‌ای به صورت دو جانبه از سوی هر دو کشور ایران و آلمان به عمل می آمد تا حجم مبادلات بازرگانی هر چه بیشتر افزایش یابد و روابط فرهنگی و سیاسی ایران و آلمان نیز توسعه بیشتری پیدا کند.

در پایان سال سوم زمامداری آدولف هیتلر (۱۹۳۶ میلادی) حجم تجارت خارجی ایران و آلمان به ۲۱ درصد و در ۱۹۳۷ به ۴۲ درصد رسید. در ۱۹۳۸ آلمان مقام اول را در تجارت خارجی ایران کسب کرد و در ۱۹۴۱ حدود ۵۰ درصد تجارت خارجی ایران منحصر به روابط با آلمان بود.

دولت ایتالیا نیز که متحد آلمان به شمار می رفت کمک‌های گرانبهایی در به وجود آوردن نیروی دریایی ایران نمود. ساختمان و تحویل فوری کشتی هایی که دولت ایران سفارش داده بود، آموختن فنون دریانوردی به افسران جوان ایرانی که به ایتالیا فرستاده شده بودند و اعزام مربیان و مستشاران ایتالیایی نیروی دریایی برای تکمیل آموزش و نگهداری از کشتی های رزمی، باعث شد که دولت ایران بتواند در مدت کوتاهی دارای نیروی دریایی کوچکی شده و پس از قرن‌ها رأساً دفاع از آبهای ساحلی خود در دریای خزر و خلیج فارس را به عهده بگیرد (قبل از این ایران از داشتن نیروی دریایی محروم بود). بدیهی است که این روابط نزدیک ایران با دولتهایی که محور برلین - رم را بوجود آورده بودند با نظر خوشی از طرف شوروی و انگلستان تلقی نمی شد.

حسین فردوست می نویسد:

گرایش رضاخان به آلمان نازی کاملاً واقعیت داشت. از مدتها قبل نزدیکی های سیاسی بین آنها ایجاد شده بود و رضاخان با هیتلر همدلی داشت. هنگامی که جنگ جهانی دوم شروع شد، او در اتاقش نقشه‌ای نصب کرده بود و در آن شهرهائی که توسط آلمان ها فتح می شد، را علامت گذاری می کرد. او به من (فردوست) دستور داد که از طریق رادیو به وسیله سنجاق پیشرفت لحظه به لحظه جنگ را در نقشه منعکس کنم. در زمان اوج قدرت نازی ها در آلمان به دستور رضاخان یک کابینه جوان به نخست‌وزیری دکتر متین دفتری (۴۳ ساله) روی کار آمد آبان (۱۳۱۸ شمسی) وظیفه این کابینه، نزدیک شدن بیشتر به آلمان بود. عملاً نیز روابط تجاری و صنعتی بین ایران و آلمان توسعه یافت و تعداد مهندسین و متخصصین آلمانی در طول زمام داری هیتلر، در ایران زیاد شد و به رده دوم بعد از انگلیسی ها رسید و طبعاً انگلیسی ها از این امر به هیچ عنوان خشنود نبودند.

رضاخان و حکومت آلمان دوست او نیز از یکسو از توسعه روابط همه جانبه با آلمان خشنود بودند و از سوی دیگر دولت مردان طرفدار آلمان پیشرویی های نظامی و فتوحات هیتلر را با دقت و رضایت خاطر دنبال می کردند. فردوست می نویسد:

با پیشرفت آلمانی ها در جنگ و نزدیک شدن آنها به کوههای قفقاز گرایش ولیعهد (محمدرضا شاه) هم به آلمان زیاد شد و رضاخان گهگاه به انگلیسی ها ناسزا می گفت ولی در دربار رضاخان که همه عمال انگلیسی بودند، این تحولات از دید لندن پنهان نبود. با شروع شکست آلمان در جبهه‌ها رضاخان دستپاچه شد و منصورالملک را (پدر حسنعلی منصور) که از مهره‌های انگلیسی به شمار می رفت را نخست‌وزیر کرد. او به رضاخان گفت انگلیسی ها از وجود مهندسین و متخصصین آلمانی در ایران ناراضی اند و رضاخان بلافاصله بیش از ۶۰۰ کارشناس آلمانی را ظرف ۲۴ ساعت با کامیون به ترکیه تحویل داد!!! او تصور می کرد که با این عمل مسئله حل شده و انگلیسی ها با بقای او موافقت می کنند ولی وی سخت در اشتباه بود.

از شوالیه های معبد تا افسانه هلوکاست

(بخش اول)

نویسنده : سید سعید قلعه بندی

کتاب "از شوالیه های معبد تا افسانه هلوکاست" در مورد مروری بر تفکرات فراماسونری، صهیونیسم، نقش یهودیان و فراماسونرها در جنگ های جهانی اول و دوم و هلوکاست به قلم "سید سعید قلعه بندی"، می پردازد. با تشکری صمیمانه از این استادکه کتاب خود را در اختیار ما گذاشته تا از آن در این ماهنامه استفاده کنیم.

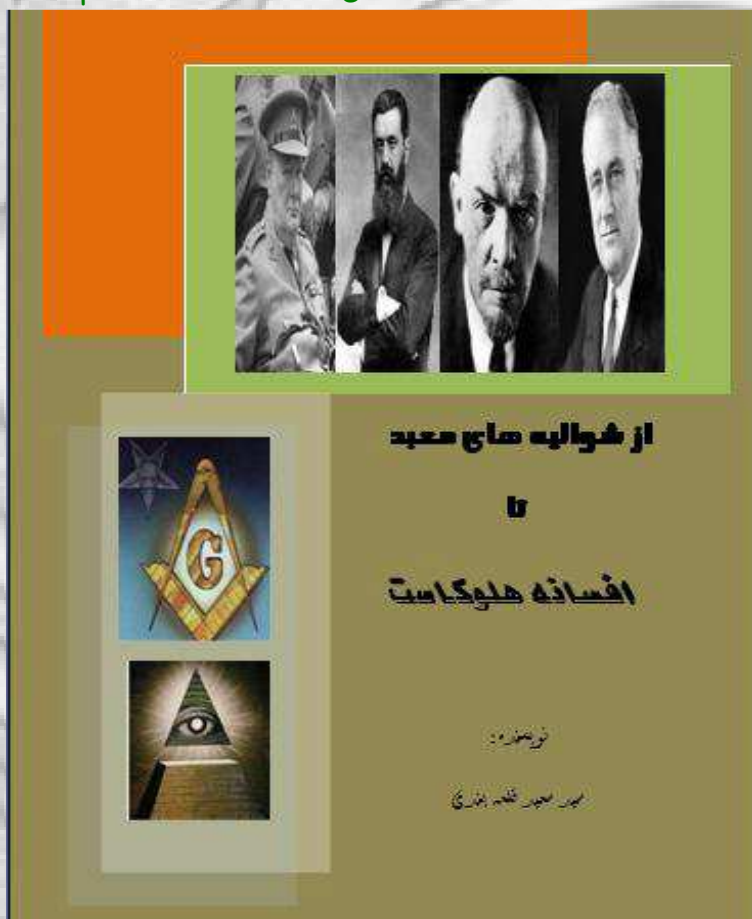
*** مقدمه ای بر کتاب**

واژه استکبار و استکبار ستیزی برای ما ایرانیان واژه غریبی نیست. این ملت سرافراز ایران بود که این کلمات را وارد ادبیات آزادیخواهی جهان نمود. سلطه گران جهان همواره در صدد تسلط بر جهان بوده و هستند و اولین گامشان همواره سر کار آوردن دول دست نشانده بوده است. وظیفه هر انسان حق طلب و متعهدی است که به هر وسیله ممکن با آگاه سازی، چهره کریمه استعمارگران را به ناآگاهان و فریب خوردگان بنمایاند.

نوشتاری که پیش روی شماست حاصل بررسی و تحقیق دوره ای از تاریخ جهان بویژه بخشهایی که مربوط به تاریخچه ظهور و قدرت گیری جریانهای موسوم به فراماسونری، صهیونیسم، کمونیسم، جنگ های جهانی بویژه جنگ جهانی دوم و هلوکاست و

به طور کلی شکل گیری نظام سلطه در جهان با هدف پایه گذاری حکومت جهانی به فرماندهی و حکمرانی یهودیان میباشد. انگیزه ای که باعث نگاشتن این نوشتار شده، مشاهده حرکات ریاکارانه و جعل حقایق و واقعیت هائیکه در پس پرده اکثریت قریب به اتفاق وقایع و رویدادهای حساس دوران معاصر و چند قرن اخیر وجود داشته اند اما با کمال تاسف همواره این وقایع در کتب تاریخی وارونه جلوه داده شده اند.

نظام سلطه به قیمت قربانی کردن میلیونها نفر موفق شد دولت مجهول اسرائیل را تاسیس و پایگاهی مستحکم برای خود ایجاد نماید. جنایات و قتل عام های گسترده مردم مظلوم فلسطین توسط دولت نا مشروع اسرائیل اظهر من الشمس است. برای مثال تبلیغات آنها به گونه ای بوده که آلمانها در جنگ دوم جهانی قاتلینی وحشی بودند که بویی از انسانیت نبرده و با وحشیگری و ددمنشی سعی در از بین بردن یهودیان داشتند و با تفکرات نژاد پرستانه که حاصل ذهن معیوبشان بود به صورت سازمان دهی شده و بدون داشتن هیچگونه دلیل و پایه عقلانی و منطقی به کشتار یهودیان پرداختند. اما در حالیکه آنها شعار دموکراسی و آزادی و لیبرالیسم و مردم سالاری سر میدهند هرگونه بررسی و تحقیق واقع گرایانه در خصوص حوادث جنگ را مجاز نمیدانند. واقعه ای تاریخی که مشاهدان زنده آن هنوز در فضایی آزاد میتوانند شهادت دهند اما استعمارگران هر ندای حق طلبانه ای را که خواهان شفاف سازی وقایع آن برهه از تاریخ جهان باشد را سفاکانه



در نطفه خفه نموده اند و بی شرمانه از تنویر افکار عمومی جلوگیری نموده اند. در این کتاب به جزئیات در مورد دخالت صهیونیستها در شروع جنگ، ادامه آن و چگونگی رویدادن حوادث آن بحث میشود. ما در این کتاب از زاویه ای دیگر وقایع را بخصوص وقایع مربوط به جنگ جهانی دوم و هلوکاست را پی میگیریم.

اگر ادعا بر این است که واقعه ای همچون هلوکاست در زمان جنگ جهانی دوم به وقوع پیوسته باید بررسی شود که آیا امکان رخ دادن چنین واقعه عظیمی در آن برهه زمانی با آن امکانات محدود وجود داشته است؟ اگر چنین است باید مدارک و شواهد و مستندات لازم در مورد آن ارائه شود. چون هیچ عقل سالمی نمیتواند به راحتی وقوع چنین حادثه ای را بدون دیدن شواهد و مدارک عقلانی و نه تبلیغات باور کند. (در جولای سال ۱۹۹۰ در فرانسه تعدادی از اعضای آژانس بین المللی صهیونیست ها از جمله «پی یر ویدال ناکه»، «سرژ ولز»، «فرانسوا براریدا» تحت سرپرستی «رنه ساموئل سپرات» خاخام معروف فرانسه، با استناد به داستان ساختگی کشتار ۶ میلیون یهودی در جنگ جهانی دوم، به عنوان پیشگیری از فراموش شدن مظلومیت این قوم! پیش نویس قانونی را تهیه کرد و آن را در جولای سال ۱۹۹۰، در فرانسه به تصویب رساند. براساس این قانون «هر گونه تردید درباره هلوکاست، اعم از تردید درباره کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم، عدم وجود اتاق های گاز و حتی کمترین تردید در رقم شش میلیون یهودی مقتول، جرم است و هرکس در فرانسه از این قانون تخلف کرده و در این موضوع ها شک کند، به یک ماه تا یک سال زندان و دو هزار تا سیصد هزار فرانک جریمه محکوم می شود.» شایان ذکر است بعدها این قانون در دیگر کشورهای اروپایی نیز تصویب شد و تا کنون بسیاری از منکرین و منتقدین هلوکاست از قبیل: روژه گارودی، مارک وبر، فردریک توبن، دیوید ایروینگ و آرمان آمادروس، دیوید هوگان، ارنست زوندل، گرمار رودلف، دکتر بروزات و... بر اساس همین قانون محکوم، جریمه و به زندان افتادند).

برای مطالعه تاریخ نمیتوان به مطالعه یک یا چند کتاب بسنده کرد برای مطالعه تاریخ باید آنچنان کنکاشی در تاریخ شود که از پس تک تک لغات نوشته شده بدست غریبه ها در کتب تاریخی، واقعیت ها را کشف کرد.

در این مسئله که جنگها به دلیل زیاده خواهی نوع بشر اتفاق می افتند شکی نیست. تا به حال میلیون ها انسان بی گناه به دلیل زیاده خواهی و طمع ورزی حکمرانان و دولتمردان کشورها کشته شده اند. اما نکته مهم این است که پشت پرده جنگها و قتلهایی که در قرون گذشته اتفاق افتاده اند چه تفکراتی و چه برنامه ای وجود داشته است، آیا حقیقتاً انگلیسیها، فرانسوی ها، آمریکائها و روسها کشورهایی صلح طلب و آزادی خواه بودند که برای نجات بشریت از چنگال افراد جنایت کار وارد جنگ جهانی شدند تا دنیای بهتری بسازند و آیا دنیای بهتر را ساختند؟ آیا برآستی کشور استعمارگری همچون انگلستان و یا فرانسه و یا استعمارگر جدیدی مثل آمریکا میتوانند خیرخواه ملتی باشند؟

حداقل برای ما ایرانی ها این مسئله پوشیده نیست که روسها، انگلیسی ها، فرانسوی ها و آمریکا یی ها هرگز به دنبال ایجاد صلح برای بشر و آزادی بشریت نبودند، تاریخ گواه بر آن می دهد که این کشورها بارها با دخالت در امور و مسائل داخلی مملکتان، با تلاش بی وقفه برای به استعمار در آوردن کشور عزیزمان ایران از هیچ ظلم و ستمی در حق مردم مظلوم کشورمان دریغ نکردند.

در طول تاریخ معاصر جریانهای فکری چون لیبرالیسم و کمونیسم در ظاهر در تضاد با یکدیگر اما در باطن همسو با هم حرکت کردند و تنها هدفشان گسترش سلطه بر جهان بوده.



* فراماسونری

لیبرالیسم حاصل تفکرات گروه‌هایست که برای آزادی تحت عنوان فراماسونری، روشن اندیشان و روشنگران، آزادی خواهان و امثال این تشکیل شدند. کلمه ی ماسون (mason) یعنی بنا، فراماسون (Freemason) یعنی بنای آزاد. کسی که عضو فراماسونری است، ماسون یا فراماسون نامیده می‌شود. ساختمانی که مرکز فعالیت ماسونهاست "لژ" نام دارد. هدف نهائی آنها ایجاد یک حکومت جهانی است و برای پیاده کردن آن در سراسر عالم، به یک مبارزه وسیع و بی‌امان دست زده‌اند. براساس اصول فراماسونری حیات از یک سلول آغاز می‌شود و در نتیجه تغییر شکل و نمو، سلول انسان به

وجود می‌آید. اینها گروه‌هایی بودند که رسماً در قرن هجدهم اعلام موجودیت و رسمیت کردند. اما این اعلام رسمیت همانند اعلام رسمیت صهیونیستها در اوایل قرن نوزدهم یک اعلام رسمیت واقعی نبود، آنها تنها آغاز به کار رسمی خود را اعلام کردند و گر نه آغاز به فعالیت و آغاز به برنامه ریزی، تفکر، ساختن اندیشه‌ها و راههای رسیدن به اهداف در این فرقه‌ها سالها پیش از آن پدید آمده بود. برای آگاهی از نقطه آغاز نفوذ این تفکرات در جوامع غربی می‌بایست به سالها پیش از این بازگشت و تاریخ را تیزبینانه مرور کرد. اگر قرن‌ها و قرن‌ها به عقب بازگردیم به جنگهای صلیبی در قرن یازدهم میرسیم. بنیانگذار این جنگها «پاپ اربن دوم» بود. به دستور او بود که مسیحیان بسیاری از سرتاسر کشورهای صلیبی با نیت مادی یا مذهبی لشکر عظیمی را فراهم آورده و به فلسطین هجوم بردند. سپاه مختلط صلیبیان پس از یک سفر طولانی و سخت و پس از غارت و قتل عام وسیع مسلمانان (سپاه صلیبیان تنها طی ۲ روز، ۴۰ هزار مسلمان را با وحشی‌گری به قتل رساند و اجساد آنها را تکه تکه کردند) سرانجام در سال ۱۰۹۹ به بیت‌المقدس (اورشلیم) رسید. بیت‌المقدس پس از پنج هفته محاصره، سقوط کرده و به دست صلیبیان افتاد.

نگاهی به خاطرات یکی از سربازان صلیبی شرکت کننده در این جنگ به نام «ریموند» می‌اندازیم. وی در زمینه دستاوردهای این جنگ به خصوص تصرف بیت‌المقدس توسط سپاه صلیبیان به خود می‌بالد و این چنین یادداشت‌های خود را آغاز می‌کند: (مناظر شگفت‌انگیزی بود، بعضی از سربازانمان سر دشمنان را قطع می‌کردند، برخی دیگر دشمنان را که بر روی برج بودند، هدف تیر قرار می‌دادند و برخی دیگر را شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند. در کومه‌های شهر تپه‌هایی از سر و دست و پا دیده می‌شد به طوری که برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها، و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما این پیروزی‌ها در مقایسه با آنچه که در معبد سلیمان انجام می‌گرفت، قابل مقایسه نبود. در معبد سلیمان مردان صلیبی در حالی که خون به زانو‌ها و لگام اسب‌هایشان رسیده بود، عبور کردند. اورشلیم توسط سپاه صلیبیان تصرف شد و به عنوان پایتخت آنها اعلام گردید.)

بعد از گذشت ۲۰ سال از اشغال اورشلیم یعنی در سال ۱۱۱۸ دسته‌ای تحت عنوان دسته شوالیه‌های معبد که نام کامل آنها "همرزمان مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان" بود در اورشلیم تشکیل شد. مؤسسان این طبقه دو شوالیه



فرانسوی به نام «هیودی پینر» و «گادفری دو سنت امر» بودند. این دسته در ابتدا ۹ عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. در ابتدا نه عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. این افراد، افرادی بسیار مذهبی و مسیحیانی بسیار متعصب بودند. از جان گذشتگانی که برای مسیحیت حاضر بودند بجنگند و بمیرند. جالب این است که چه بر سر این افراد آمد که به یکباره دچار آنچنان دگرگونی فکری شدند که از یکتا پرستی به شرک و ادیان الحادی روی آوردند. آنها کسانی بودند که برای مذهب و دین خود لباس رزم پوشیدند و حاضر بودند جان خود را در این راه بدهند اما پس از مدتی همین گروه ادامه دهنده و مروج راه تفکرات و تعالیم شرک آلود شد.

* پیشینه

قوم بنی اسرائیل قومی بود که قرن‌ها قبل و در

زمان سلطنت فراعنه در مصر در خدمت آنها بودند. فراعنه پادشاهانی ظالم و مشرک بودند که هرکدام چند خدایی و بت پرستی و اعتقادات الحادی خاص خود را داشتند، بنی اسرائیل هم پس از سالها در خدمت فراعنه بودن تحت تاثیر آنها به این اعتقادات و عقاید روی آورده بودند. تا زمانی که حضرت موسی (ع) در میان آنها ظهور کرد و آنان را به پرستش خدای یکتا دعوت و از دست فراعنه نجات داد.

پس از روی دادن حوادثی این قوم در سرزمین فلسطین کنونی سکنی گزیدند و معبد سلیمان اول را در بیت المقدس احداث نمودند. به روایت عهد عتیق داود اراده داشت که هیکلی برای خداوند بسازد اما خداوند وعده فرمود پسرش سلیمان آن هیکل را اتمام خواهد نمود. بدین استصواب داود همواره در پی آن شد که اموال بسیاری از برای انجام این مقصود جمع نماید، از آن جمله صدهزار وزنه طلا و یک میلیون وزنه نقره و مس و آهن را بدون وزن فراهم کرد. و مقدار بسیاری هم چوب سرو آزاد فراهم کرد و هرکس را در هر شغل که استاد بود به کار داشته و برحسب فرمایش خدای تعالی هیکل را طراحی کرده محلش را معین نمود. و چون مدت هفت سال و نیم از این بگذشت بنا در سال ۱۵۰۰ قبل از مسیح انجام یافته نیکوترین بنای دنیا و فخر اورشلیم گردید. سی سال بعد از تکمیل بنا شیشق پادشاه مصری بر رجبام (rahob'am) پسر سلیمان حمله برد و گنجینه‌های هیکل را غارت کرد. در سال ۵۸۸ پیش از میلاد زمان حکمرانی صدقیا، نبوکدنصر (بخت‌النصر) به اورشلیم حمله کرده و بنای هیکل را به تمامی ویران ساخت. پس از حمله کوروش هخامنشی پادشاه ایران زمین به شهر بابل او توانست اورشلیم را آزاد کند و یهودیان دوباره معبد سلیمان را در آنجا ساختند اما سپس بعد از گذشت حدود پانصد سال با حمله سپاه روم به اورشلیم دوباره معبد تخریب شد و تا به امروز ویران باقی مانده است.



* قوم بنی اسرائیل و

گرایش به فراماسون

حضرت یعقوب (ع) از
فرزندان حضرت
ابراهیم (ع) بود که ملقب
به اسرائیل است که وی
دوازده فرزند معروف به
بنی اسرائیل داشت که از
این فرزندان قوم
بنی اسرائیل بوجود آمد.
وقایع ذکر شده در زیر،
به ترتیب سرگذشت این
قوم و گرایش آنها به
فراماسونری را نشان میدهد:

- ۱- بت پرستی و شرک به خداوند در مصر و ظهور حضرت یوسف از فرزندان حضرت یعقوب در مصر و ترویج یکتا پرستی از طرف وی و تضعیف شدید بت پرستان و کاهنان معابد.
- ۲- گسترده شدن قوم بنی اسرائیل و قدرت گرفتن آنان در سرزمین مصر باستان. (از رود نیل تا رود فرات)
- ۳- ترویج تعالیم ماسونی از عقاید مصر باستان، کاهنان معابد و جادوگران در بین قوم بنی اسرائیل و اضافه شدن تعالیم شرک آلود فلسطینیان باستان و شکل گیری تعالیم مختلط با نام کابالا (Qabalah یا Cabbalah یا Kabbalah) در میان این قوم. (کابالا مذهبی است که از اخلاط دین یهود و جادوگری به وجود آمده)
- ۴- قدرت گیری مجدد و با شدت بیشتر کاهنان معابد و ترویج کابالا و اتحاد فی ما بین آنها و فراعنه مصر، اذیت و آزار شدید و به اسارت درآوردن قوم بنی اسرائیل پس از وفات حضرت یوسف و قدرت گیری فرعون مصر و در نهایت ادعای خدایی فرعون.
- ۵- افول قدرت مصر و نابود شدن فرعون با خواست خداوند در پی رسالت حضرت موسی.
- ۶- مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به فرمان خدا توسط حضرت موسی و ساکن شدن آنان در صحرای سینا.
- ۷- گوساله پرستی بنی اسرائیل و سپس بازگشت مجدد به دین خدا. (حضرت موسی به بنی اسرائیل وعده داد که مدت ۳۰ روز برای دریافت پیام خدا به مدت به کوه طور رفته و باز میگردد، ۳۰ روز به ۴۰ روز به طول انجامید و بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورده و شروع به پرستش گوساله ی سامری کردند).
- ۸- پس از درگذشت حضرت موسی، پیامبران دیگری نیز برای قوم بنی اسرائیل فرستاده شدند که هیچکدام قدرت حضرت موسی را نداشتند، در نتیجه در قوم بنی اسرائیل عده ای از آنان که قبلاً تعالیم ماسونی را فرا گرفته بودند، به تدریج شروع به ترویج این تعالیم بین این قوم کردند.
- ۹- مهاجرت قوم بنی اسرائیل به سرزمین فلسطین کنونی (اورشلیم) توسط پیامبران بعد از حضرت موسی.
- ۱۰- قدرت گیری قوم بنی اسرائیل در فلسطین، زمان حکومت حضرت داوود و سالها پس از آن حکومت حضرت سلیمان که بنی اسرائیل به اوج قدرت جادوگری خود رسیده بودند. پس از تسخیر جن و انس توسط حضرت سلیمان و



وسایل جادوگری را از قوم
یهود گرفته، و زیر تخت
سلطنی خود پنهان کرد.
۱۱ - وفات حضرت
سلیمان(ع) و بازپس گیری
وسایل جادوگری از سوی
جادوگران و تهمت
جادوگری به حضرت
سلیمان(ع) از جانب مردم
بنی اسرائیل.

تصویری از حضرت سلیمان

۱۲ - تسخیر فلسطین

توسط بابلیان و ویران شدن معبد سلیمان و اسارت، شکنجه و بردگی قوم بنی اسرائیل و کوچ آنان به بابل.
۱۳ - حمله کوروش هخامنشی پادشاه ایران زمین به شهر بابل، بازپس گیری فلسطین از بابلیان و آزاد شدن قوم بنی اسرائیل توسط وی و کوچ آنان به فلسطین و بازسازی معبد سلیمان و قدرت گیری مجدد بنی اسرائیل.
۱۴ - کشتار چندین هزار تن از مردم ایران توسط ملکه خشایار شاه (استر یک یهودی بود که مذهب خود را از خشیار شاه مخفی نگه داشته بود) بدلیل مقاومت در برابر خواسته های یهودیان .
۱۵ - تسخیر اورشلیم به دست رومیان. (به این ترتیب بنی اسرائیل برای چندمین بار توانائی حکومت بر خود را از دست دادند و تحت سلطه ی رومیان درآمدند و تا زمان "جنگ های صلیبی" در دست رومیان باقی ماند.



تصویری از هیكل سلیمان

گاهشماری رایش سوم در بهمن ماه

تهیه و تنظیم : عادل (N.S.D.A.P)

۱ بهمن برابر با ۲۱ ژانویه ۱۹۴۲

ضد حمله اروین رومل در آفریقا به نیروهای متفقین.

۲ بهمن برابر با ۲۲ ژانویه ۱۹۴۱

افتادن توبروک در لیبی به دست نیروهای بریتانیا.

۳ بهمن برابر با ۲۳ ژانویه ۱۹۴۳

پایان کنفرانس کازابلانکا در مراکش با حضور چرچیل و روزولت و درخواست آنها برای تسلیم بی قید و شرط دول محور.

۳ بهمن برابر با ۲۳ ژانویه ۱۹۴۳

تصرف تریپولی توسط بریتانیا.

۳ بهمن برابر با ۲۳ ژانویه ۱۹۴۴

دومین حمله دریایی متفقین به خاک اروپا و پیاده شدن در سواحل رم.

۴ بهمن برابر با ۲۴ ژانویه ۱۹۴۲

غرق ۵ ناو امپراتوری ژاپن در ماکاسار توسط ارتش آمریکا.

۴ بهمن برابر با ۲۴ ژانویه ۱۹۴۳

تصرف طرابلس بدست ارتش هشتم انگلیس و عقب نشینی نیروهای محور به تونس.

۵ بهمن برابر با ۲۵ ژانویه ۱۹۵۵

دولت کمونیستی شوروی به حالت جنگ با آلمان پایان داد! بعد از ۱۰ سال از پایان واقعی جنگ.

۷ بهمن برابر با ۲۷ ژانویه ۱۹۴۳

نیروی هوایی ایالات متحده بندر جنوبی ویلهلم شاوون آلمان را با ۵۰ بمب افکن سنگین بمباران کرد و خسارات

فراوانی به مناطق غیر نظامی وارد نمود.

۷ بهمن برابر با ۲۷ ژانویه ۱۹۴۴

پایان محاصره ۳۰ ماهه لنینگراد. نیروهای مسلح آلمان نازی از ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۱ محاصره لنینگراد را با هدف تضعیف قوای شوروی آغاز کرده بودند.

۹ بهمن برابر با ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲

توافق انگلستان و شوروی در احترام به تمامیت ارضی و شناختن استقلال سیاسی و حاکمیت ایران.

۱۰ بهمن برابر با ۳۰ ژانویه ۱۹۴۲

امضای قانون کنترل قیمت ها در آمریکا توسط روزولت برای محدود کردن تورم.

۱۱ بهمن برابر با ۳۱ ژانویه ۱۹۳۳

آدولف هیتلر رهبر حزب نازی که حزبش اکثریت پارلمان را در انتخابات بدست آورده بود، از سوی رئیس جمهور فون هیندنبورگ به صدراعظمی آلمان رسید.

۱۱ بهمن برابر با ۳۱ ژانویه ۱۹۴۲

نیروهای آلمان و ایتالیا شهر بن غازی در لیبی را از دست نیروهای انگلیسی گرفته و آنها را عقب راندند.

۱۱ بهمن برابر با ۳۱ ژانویه ۱۹۴۲

۲۸۵ بمب افکن آلمانی لندن را بمباران کردند.

۱۱ بهمن برابر با ۳۱ ژانویه ۱۹۴۳

فیلد مارشال پاولس به همراه اعضای ستاد و ۱۵ ژنرال علیرغم تاکید پیشوا مبنی بر مقاومت، تسلیم نیروهای شوروی گردید و سند تسلیم ارتش پنجم آلمان به نیروهای شوروی در شهر استالینگراد را امضا کرد.

۱۲ بهمن برابر با ۱ فوریه ۱۹۴۲

انتصاب ویدکون کوئیلینگ به سمت ریاست حکومت انتقالی نروژ از سوی فرمانده نظامی آلمان در نروژ.

۱۳ بهمن برابر با ۲ فوریه ۱۹۳۳

انحلال پارلمان در سومین روز صدراعظمی پیشوا به دلیل آنچه که صدر اعظم عمل نکردن به وعده ها و تنها

حرف زدن و در نتیجه وقت ملت را گرفتن خواند و اعلام نمود که بدین گونه راه برای پیشرفت آلمان بسته خواهد ماند.

۱۳ بهمن برابر با ۲ فوریه ۱۹۴۳

با تسلیم شدن آخرین واحدهای نظامی آلمان به نیروهای شوروی ۲ روز بعد از تسلیم شدن پاولس نبرد استالینگراد رسماً به پایان رسید.

۱۳ بهمن برابر با ۲ فوریه ۱۹۴۴

حمله ارتش آمریکا به جزایر مارشال و تصرف آن.

۱۳ بهمن برابر با ۲ فوریه ۱۹۵۱

درگذشت دکتر پورشه سازنده فولکس واگن (خودرو مردم) و تانک ببر (تایگر) در ۷۵ سالگی.

۱۴ بهمن برابر با ۳ فوریه ۱۹۵۸

درگذشت دکتر هینکل سازنده شکاری بمب افکن آلمان و مخترع جت موشکی در ۷۰ سالگی.

۱۵ بهمن برابر با ۴ فوریه ۱۹۴۵

آغاز نشست کنفرانس یالتا در شبه جزیره کریمه با حضور روزولت ، چرچیل و استالین جهت تعیین سرنوشت آلمان پس از جنگ و مناطق نفوذ و خطوط جدید مرزی.

۱۷ بهمن برابر با ۶ فوریه ۱۹۱۲

ولادت بانو اوا براون، همسر پیشوا آدولف هیتلر.

۱۷ بهمن برابر با ۶ فوریه ۱۹۴۳

عزل ۱۱ عضو کابینه ایتالیا توسط موسلینی و قبول پست وزارت امور خارجه توسط خود او.

۱۷ بهمن برابر با ۶ فوریه ۱۹۴۴

دور تازه بمباران هوایی برلین توسط متفقین آغاز شد.

۱۸ بهمن برابر با ۷ فوریه ۱۹۴۱

تصرف بن غازی در لیبی توسط انگلستان.

۱۸ بهمن برابر با ۷ فوریه ۱۹۴۲

انحلال قانون اساسی مشروطه سلطنتی نروژ به دست کوئیلینگ و برقرای حاکمیت ناسیونال سوسیالیسم در نروژ.

۱۸ بهمن برابر با ۷ فوریه ۱۹۴۲

جنگ دریایی جاوه آغاز تخریب بیشتر واحدهای دریایی ملل متفق به دست ژاپنی ها و گشایش راه پیروزی نیروهای امپراتوری ژاپن در جزایر هند شرقی.

۱۸ بهمن برابر با ۷ فوریه ۱۹۴۳

انتصاب ژنرال آیزنهاور به سمت فرمانده کل نیروهای متفقین در شما آفریقا. وی بعدا فرماندهی کل نیروهای متفقین در حمله به نورماندی را نیز به عهده گرفت.

۱۹ بهمن برابر با ۸ فوریه ۱۹۳۳

سوسیال دموکراتهای آلمان در برلین شکست کمونیستها از حزب نازی در انتخابات و صدراعظمی را جشن گرفتند و آن را مرگ کمونیسم در آلمان خواندند.

۱۹ بهمن برابر با ۸ فوریه ۱۹۴۳

تجدید تصرف کورسک توسط شوروی و تلفات ۵۰۰ هزار نفری آلمان در ۳ ماه زمستان.

۲۱ بهمن برابر با ۱۰ فوریه ۱۹۳۳

پیشوا اعلام کرد که مارکسیسم جایی در آلمان ندارد ، زیرا آلمانی ها سوسیالیسم ملی را پذیرفته اند و به آن رای داده اند.

۲۲ بهمن برابر با ۱۱ فوریه ۱۹۴۲

واگذاری امور کشوری جزایر سیسیل و ساردینا و بخش جنوبی کشور ایتالیا به حکومت دست نشانده متفقین.

۲۳ بهمن برابر با ۱۲ فوریه ۱۹۳۸

ورود ارتش آلمان به اتریش و شروع اتحاد اتریش و آلمان (آنشلوس).

۲۳ بهمن برابر با ۱۲ فوریه ۱۹۴۱

انتصاب اروین رومل به فرماندهی سپاه آفریقا. مارشال اروین رومل یک متخصص تمام عیار در نبردهای بلیتز کریگ (حملات برق آسا) محسوب می شد و او موفق شد که این تاکتیک مرگبار را نیز در صحنه نبردهای

آفریقا به خوبی پیاده سازی نماید.

۲۴ بهمن برابر با ۱۳ فوریه ۱۹۴۵

هولوکاست با بمب، در حالی که پیروزی متفقین قطعی بود، به فرمان چرچیل دستور محو شهر (درسدن) در آلمان داده شد. ۲ هزار بمب افکن سهمگین متفقین (بمب افکن لانکستر انگلیسی که قادر به حمل ۱۰ تن بمب را داشت) طی ۴۸ ساعت، شهر را با خاک یکسان کردند. شدت انفجارها و گرمای حاصل از آنها به قدری بود که آسفالت خیابان های شهر ذوب شد. ۲۵۰ هزار شهروند آلمانی بی گناه طی این دو روز جان باختند. شهر (درسدن) را بی شک می توان بزرگترین فاجعه جنگ جهانی دوم در اروپا دانست.

۲۵ بهمن برابر با ۱۴ فوریه ۱۹۴۱

ورود ارتش آلمان به آفریقا در لیبی و تونس برای کمک به ایتالیا. در این نبرد نیروهای آلمانی موفق شدند ضربات شدید و سهمگینی را بر پیکره سپاه هشتم انگلیس وارد نمایند، نیروهای انگلیسی که شدیداً درهم کوبیده و تحت فشار قرار گرفته بودند، باقی مانده آنها چاره ای جز عقب نشینی ندادند.

۲۶ بهمن برابر با ۱۵ فوریه ۱۹۴۲

تصرف سنگاپور توسط ژاپن. ژاپنی ها پس از تصرف سنگاپور، به جستجو برای یافتن نظامیان انگلیسی پرداختند و ظرف دو روز ۶۰.۰۰۰ نظامی انگلیسی را دستگیر کردند. محاصره سنگاپور که پایگاه دریایی مهمی بود و کنترل تنگه مالاکا از آجا صورت میگرفت، دوماه طول کشید. نیرویهای ژاپنی ها از طریق جنگل های تایلند خود را به سنگاپور رسانده بودند.

۲۷ بهمن برابر با ۱۶ فوریه ۱۹۴۰

حمله نیروی دریایی انگلستان به آبهای ساحلی نروژ برای مقابله با نیروی دریایی، ناوها و زیردریایی های آلمان نازی.

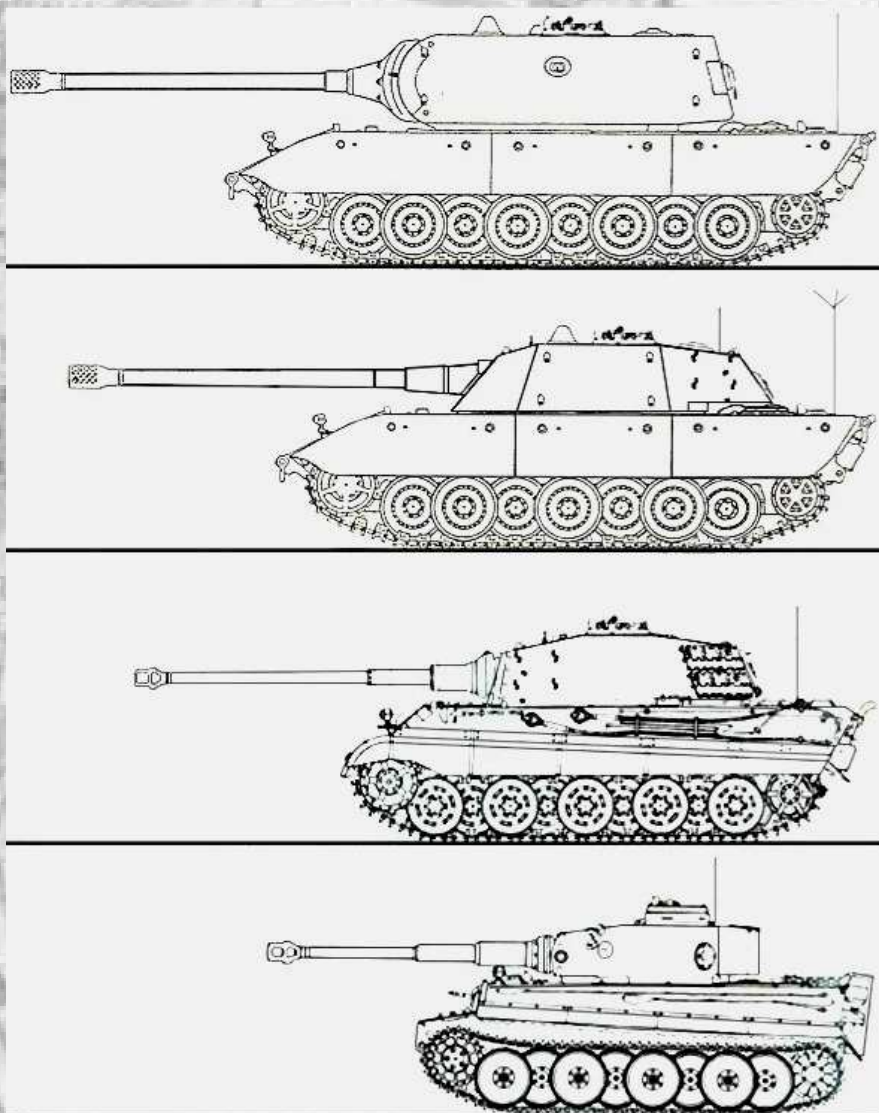
۲۸ بهمن برابر با ۱۷ فوریه ۱۸۵۴

سالروز تولد فردریک کروپ سازنده توپهای آلمان در ۲ جنگ جهانی. کارخانه کروپ، بزرگترین و پیشرفته ترین کارخانه در ساخت توپهای بزرگ و برد بلند و توپهای تانک.

۲۸ بهمن برابر با ۱۷ فوریه ۱۹۴۴

به دام افتادن ۱۰ لشکر آلمان نزدیک چوکسی و از بین رفتن و به اسارت گرفتن نفرات آنها.

شوالیه های آهنین هیتلر (بخش دوم و پایان)



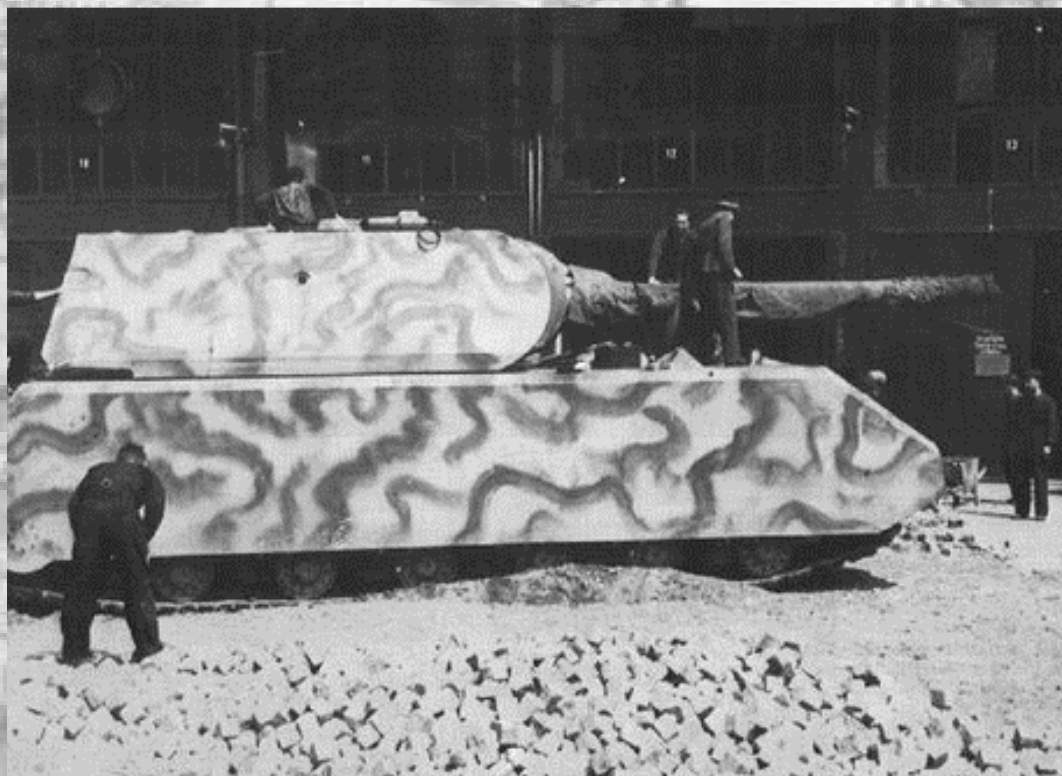
یکی از داغ ترین بحث ها در طی حمله متفقین به فرانسه، تانک سنگین بود. پرشینگ ۵۰ تنی، تایگر ۶۲ تنی، رویال تایگر ۷۵ تنی. آیا وزن این تانک ها ارزشمند بود؟ آیا آنها به همان اندازه که تحرک را قربانی کرده بودند، محافظت و قدرت آتش را کسب کردند؟ احتمالا ذهن پیشوا هم به این مسئله درگیر بود. یکی از پروژه های مورد علاقه وی که افراد کمی هم از آن اطلاع داشتند، از قرار معلوم یک تانک ابر سنگین بوده که حتی رویال تایگر (۷۵ تن) در برابر آن کوتوله جلوه می نمود. این پروژه با مورد تأیید بودن ارتش که ماوس نامیده می شد، قرار بود ۲۰۷ تن وزن بارگیری

رزمی داشته باشد. دو نمونه واقعا ساخته شد، اما آنها هرگز با تجهیزات اصلی و از پیش تعیین شده خود مجهز نشدند. ماوس با وزن مقیاس شکن ۱۸۸ تن، طول بیش از ۱۰ متر، بزرگترین تانکی است که تاکنون ساخته شده است. در مقایسه با تانک M1A1 آبرامز آمریکا که بزرگترین و سنگینترین تانک حاضر دنیا است و تنها ۶۷ تن وزن دارد (البته آبرامز واقعا می تواند حرکت کند). ماوس با سرعت تنها ۱۳ کیلومتر در ساعت بر روی جاده همچنین دارای رتبه بندی تقریبی یکی از کندترین تانک ساخته شده در طی جنگ جهانی دوم می باشد.

نیازی به یاد آوری نیست که اگر این تانک واقعا بر روی جاده ای حرکت می کرد، در پشت خود ردی از آسفالت متلاشی شده بر جای می گذاشت. زره جلویی برجک، قطورترین زره در بیشتر تانک ها تقریبا یک چهارم متر ضخامت داشت و تقریبا در برابر تمامی جنگ افزار های ضدتانک آن زمان متفقین کاملا مقاوم بود.



ابر تانک ماوس



اما متاسفانه در برابر حملات هوایی مستقیم با بمب های سنگین که مانند قطرات باران فرو می ریختند، آسیب پذیر بود. مهمتر از آن ماوس در بابر خرج های مهندسی، افتادن شنی، خطر اصابت مخزن سوخت اضافه ای که در پشت نصب شده بود، یا از تحرک افتادن در برابر مین های ضد تانک آسیب پذیری داشت.

ماوس یک خودرو عظیم و غیر عملی بود. وزارت جنگ (Weffnamt) به خاطر تولید کننده آن، یعنی دکتر پورشه، نسبت به کارایی آن تردید داشت. فردیناند پورشه به خاطر بهای بیشتر دادن به استعداد فنی تا قابلیت کاری معروف بود. پیشراانه بنزینی - الکتریکی طراحی شده توسط پورشه که در تمام پیش نمونه های تایگر مورد استفاده واقع شده

بود، به طرح ماوس نیز انتقال یافت. به نظر می رسید یک تفاوت مهم بین طرح های پیشین بنزینی - الکتریکی و طرح موتور ماوس وجود داشته باشد، در واقع به نظر می رسید طرح ماوس در آزمایش ها بهتر عمل کرده باشد. دکتر پورشه همچنین توقع زیادی از مهندسان خود داشت. او قول داده بود که این خودرو درست نظیر هر خودرو شنی دار دیگری در جای خود دور بزند با در نظر گرفتن اندازه و وزن ماوس، تردید ارتش



قابل درک بود. درست پیش از یک نمایش برخی مهندسان قدری احساساتی شدند و خودرو را برای آزمایش بیرون بردند. آنها دکتر پورشه را صدا زنده و نشان دادند که ماوس تا حدودی می تواند در جای خود درور بزند. دکتر پورشه خشمگین شده به سراغ مهندس مسئول این سامانه رفته او را از بستر بیماری بیرون کشید و خواستار پاسخی برای این مشکل شد. پس از مقداری جستجو یک چرخ دنده دار اصلاح شد و ماوس به خاطر قول دکتر پورشه، می توانست درجا دور بزند.



برخی منابع اظهار دارند که بر اساس گفته پورشه، هدف پیشوا از ساخت ماوس، پر کردن شکاف های دفاع ساحلی آتلانتیک در جبهه غربی بوده، جایی که برد و تحرک محدود آن مانع زیاد مهمی نبود. ماوس به نسبت نیروی اندک و جرم عظیم خود نسبتا کندرو بود اما می توانست یک جنگ افزار بالقوه باشد و در موقعیت های دفاعی ویژه که جابجایی زیاد مورد احتیاج نیست، باشد و وزن زیاد آن مزیت یک سکوی پایدار توپ را به آن می داد. ماوس در یک حمله زیاد سودمند نبود اما مزیت آن داشتن برجک بود که خودرویی نظیر یاگد تایگر مجهز به توپ ۱۲ م بی بهره بود.

* پیشرانه

در پیش نمونه های ماوس (در پیش نمونه های اولی از موتور بنزینی و در پیش نمونه های بعدی از موتور دیزلی برای تامین نیروی محرک استفاده شد) که مولد الکتریکی عظیمی را به حرکت در می آورد. همه موتورها به همراه هم، کلا دو سوم بدنه عقب ماوس را اشغال کرده بودند و اتاقک راننده در جلوی بدنه از هر گونه دست یابی مستقیم به برجک محروم بود. هر شنی با عرض بیش از ۱ متر، دارای موتور الکتریکی جداگانه و مخصوص به خود در عقب بدنه بود، شنی ها هیچ رابطه "مکانیکی" مستقیمی با موتور احتراقی داخلی که نیروی ماوس را تامین می کرد، نداشتند. مشکل اصلی در توسعه ماوس یافتن موتوری بود که بتواند به اندازه کافی برای حمل وزن آن تانک نیرومند باشد. با وجود آنکه طرح نیازمند پیشینه سرعت ۲۰ کیلومتر در ساعت بود اما هیچ موتوری یافت نشد که بتواند تحت شرایط بهینه سرعتی بیش از ۱۳ کیلومتر در ساعت تولید کند و طراحی موتوری که برای تامین نیروی جنبشی این خودروی رزمی غول آسا به اندازه کافی نیرومند باشد، یک مشکل جدی بود.

* تولید



پیشوا در حال دیدن از پیش نمونه ماوس

ارسال سنگ آهن از سوئد به آلمان، با مشکل مواجه شد. آلمان ها برای تولید ماوس و تولید برنامه ریزی شده بدنه با تنها ۲ دستگاه در نوامبر ۱۹۴۳، ۴ دستگاه در دسامبر، ۶ دستگاه و در ژانویه ۱۹۴۴، ۸ دستگاه در فوریه و پس از آن ۱۰ دستگاه در ماه بسیار کند بود اما در عوض تولید برجک به دلیل نیاز کم به فولاد، یک ماه جلوتر بود. هنگامی که جنگ پایان یافت، جمعا حدود ۹ دستگاه ماوس در مراحل مختلف و تنها دو دستگاه به طور کامل تکمیل شده بودند.



یکی از پیش نمونه های ماوس در موزه نیروی زرهی روسیه در شهر کوبینکا نزدیک مسکو

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library